



خرد سالان

گویا

سال دوم،

شماره ۱۱۶، پنجمین

۱۳۸۳

۱۵۰ تومان



خردسانان

مجله خردسانان ایران

صادر

افزار

موسسه

تبلیغ

و

نشر

افزار

امام

ار

به نام فراوند بفشنده مهربان

۱۳	خیاط کوچولوی شجاع (۲)	
۱۷	کف بازی	
۲۰	قصه‌ی حیوانات	
۲۲	وقتی مامان شدم	
۲۴	کاردستی	
۲۵	فرم اشتراك	
۲۷	اون چيه که ...	

۳	با من بیا	
۴	خواب من کو؟	
۷	نقاشی	
۸	فرشته‌ها	
۱۰	مسافر	
۱۱	جدول	
۱۲	بازی	

مدیر مستول: مهدی ارکان

سردهنگان: انتین علا، مرجان کشاورزی آزاد

مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

تصویربرگر: محمد حسین سلوانیان

گرافیک و صفحه‌آرایی: کاترون شلیفاتی صدفاس ۸۷۳۶۳۹۲

لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر هروج

توزیع: فرش نیاپس

امور مشترکین: محمد رضا اصلانی

نشانی: تهران - خیامان انقلاب - پهلوی اندیشه - شماره ۹۶۲، نشرخواج

تلفن: ۰۲۹۷-۰۷۰-۰۸۴۲ و ۰۷۰-۰۸۴۲ - شعبان: ۰۷۱-۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، عربی کرامی



این ساده‌گویی ویژه خردسانان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تغزیی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسانان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حشو خط خعلن کردن و هرگونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کوک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد گذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامن بیا



دوست من سلام.
من گوزن هستم.

شاخهای بلندم مثل شاخههای درخت است، اما برگ ندارد!
من در دشت‌های سبز و پر علف زندگی می‌کنم، چون غذای من
علف تازه است. من و گوزن‌های دیگر، دسته جمعی زندگی می‌کنیم.
یعنی با پدر و مادر و خاله و دایی و عمو و مادر بزرگ و پدر بزرگ.
این طوری حیوانات درندهای مثل شیر و پلنگ، جرات نمی‌کنند به
شکار ما بیایند.

امروز من از مادر و پدرم اجازه گرفته‌ام تا به مجله بیایم و
مهمان تو باشم.

پس برای ورق زدن مجله
با من بیا ...





خواب من کو؟

سرور کتبی

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.
زنی بوده اسم گلبانو که با گربه و الاغش توی یک خانه‌ی قشنگ زندگی می‌کرد.
یک شب، گلبانو خوایده بود که صدای در خانه آمد: «تق... تق... تق» الاغ از توی حیاط داد زد: «کیه؟
کیه داره در می‌زنه؟» صدایی از پشت در گفت: «منم... در و واکن!» الاغ در را باز کرد. یک لاک پشت
خوشگل کوچولو پشت در بود. الاغ گفت: «سلام، اینجا چه کار می‌کنی؟» لاک پشت گفت:
«من یک چیزی گم کرده‌ام. شما آن را ندیده‌اید؟» الاغ خندید و گفت: «یک
چیزی گم کرده‌ای؟ آخر چی گم کرده‌ای؟» لاک پشت
گفت: «من خوابم را گم کرده‌ام. برای همین هم خوابم
نمی‌برد. خوابم گرم بود. نرم بود. پر از ستاره‌های
رنگی بود. پر از ابرهای پشمکی... شما آن را ندیده‌اید؟»
گربه به طرف در دوید و گفت: «میو... میو، پشمک ا
من پشمک خیلی دوست دارم. برای همین هم خوابت را
پیدامی کنم. بیا همه‌جا را بگردیم. روی تاقچه، توی باغچه،
روی درخت آلوجه...» گربه و الاغ شروع به گشتن کردند.
الاغ تاقچه را گشت و گربه روی درخت آلوجه را. الاغ قاب عکس
روی تاقچه را برداشت و زیر و روی آن را خوب نگاه کرد.
اما خواب لاک پشت را پیدا نکرد. گربه از درخت آلوجه بالا
رفت و دستش را لای برگ‌ها کرد. ناگهان دستش به لانه‌ی
یک پرنده خورد. گربه جوجه‌ها را نمی‌دید، اما آن‌ها را لمس
می‌کرد. با خوشحالی فریاد زد: «میو... میو!





پیدایش کردم! خواب لاکپشت را پیدا کردم ...
هم گرم است و هم نرم، اما چه قدر وول می خورد.»

در همین موقع کلاگی از راه رسید و محکم به سر گربه نوک زد.
گربه فریاد کشید: «آخ، واي، خواب لاکپشت عجب نوکی دارد، نوک
نيست، چنگال ازدهاست.» کلاگ دوباره به سر گربه نوک زدو گفت: «قار ... قار ...
چشم روشن ... حالا ديگر دنبال جوجه هاي من!» گربه از درخت پاين دويد و پا به فرار گذاشت.
الاغ هنوز داشت روی تاقچه را می گشت که گربه ناله کنان از راه رسید و گفت: «نگردا نگردا خواب لاکپشت
پشمک ندارد، چنگال ازدها دارد.» گربه آنقدر جيغ و داد کرد که گل بانو از خواب پرید و با عصبا نيت داد
کشید: «اين وقت شب چه خبر شده؟» الاغ گفت: «دنبال خواب لاکپشت می گردیم.»
گل بانو پرسید: «خواب لاکپشت؟ خواب لاکپشت ديگر چيست؟»

در همین موقع لاکپشت به اتاق آمد و با غصه گفت: «من خوابم را گم کردیم. شما آن را ندیدید؟» گل بانو به لاکپشت نگاه کرد و به فکر فرو رفت. بعد لاکپشت را برداشت و روی دامنش گذاشت. لاکپشت گفت: «چرا مرا بغل کردی؟» گل بانو گفت: «صبر کن! حالا خوابت را پیدا می‌کنم.» گل بانو چشم‌هایش را بست و شروع به خواندن لالایی کرد. با ترانه‌ی لالایی، لاکپشت سرش را مثل گهواره به این طرف و آن طرف تکان داد. خمیازه‌ای کشید و چشم‌هایش را بست.

بعد یواش یواش سرش را توی لاکش فرو برد و خوابید. گل بانو آهسته گفت: «خداراشکر! خوابش را پیدا کرد.» گربه گفت: «پس ابر پشمکی کجاست؟

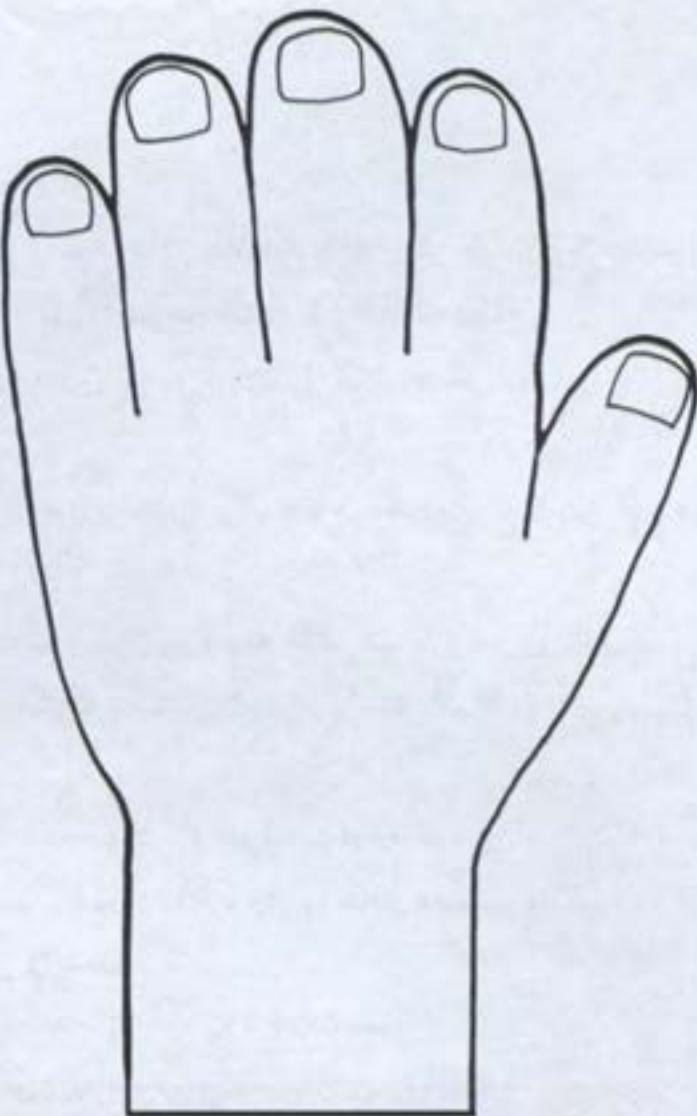
الاغ گفت: «پس ستاره‌های رنگی چه شد؟»

گل بانو گفت: «هیس! سر و صدا نکنید. لاکپشت حالا دارد توی خوابش ستاره‌های رنگی می‌بیندو روی ابرهای پشمکی غلت می‌زند. شما هم بروید بخوابید تا خواب‌های رنگ رنگی ببینید.»



نقاشی

برای این دست، انگشت، دستبند و ساعت نقاشی کن!





فرشته‌ها

یک اتفاق خنده دار توی کوچه افتاد.

من با عجله پیش مادرم رفتم و گفتم: «مادر جان! الان توی کوچه بودم که خانم همسایه پایش لیز خورد و افتاد روی زمین. خیلی خندهدار بود.» هرچه منتظر شدم مادرم نخندید.

اخم کرد و گفت: «چیزی خنده داری که می خواستی بگویی همین بود؟»
با خنده گفت: «بله!»

مادرم عصبانی شد و گفت: «اگر من یا مادر بزرگ هم می افتادیم، تو همین قدر می خنديدی؟»
کمی فکر کردم و گفتم: «نه!»

مادرم چادرش را سر کرد و گفت: «من می روم به خانم همسایه سری بزنم.»
پرسیدم: «چرا؟» مادرم گفت: «شاید به کمک احتیاج داشته باشد. تو با من نمی آیی؟»
پرسیدم: «برای چی بیایم؟»

مادرم گفت: «فکر می کنم یک عذرخواهی از طرف تو او را خوش حال کند.»
با این که خیلی خجالت می کشیدم، همراه مادرم رفتم. خانم همسایه پایش درد می کرد.
مادرم به او کمک کرد تا پایش را بیندد.
من او را بوسیدم و گفتم: «خدا کند پای شما زود خوب شود.»

خانم همسایه هم مرا بوسید و گفت: «با دعای تو فرشته‌ی کوچولو، حتما خوب می شود.»

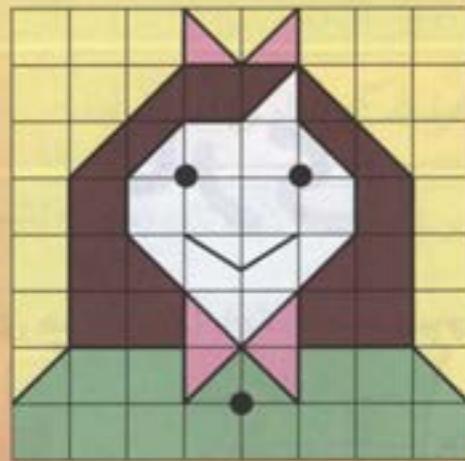


مسافر

محمد حسن حسینی

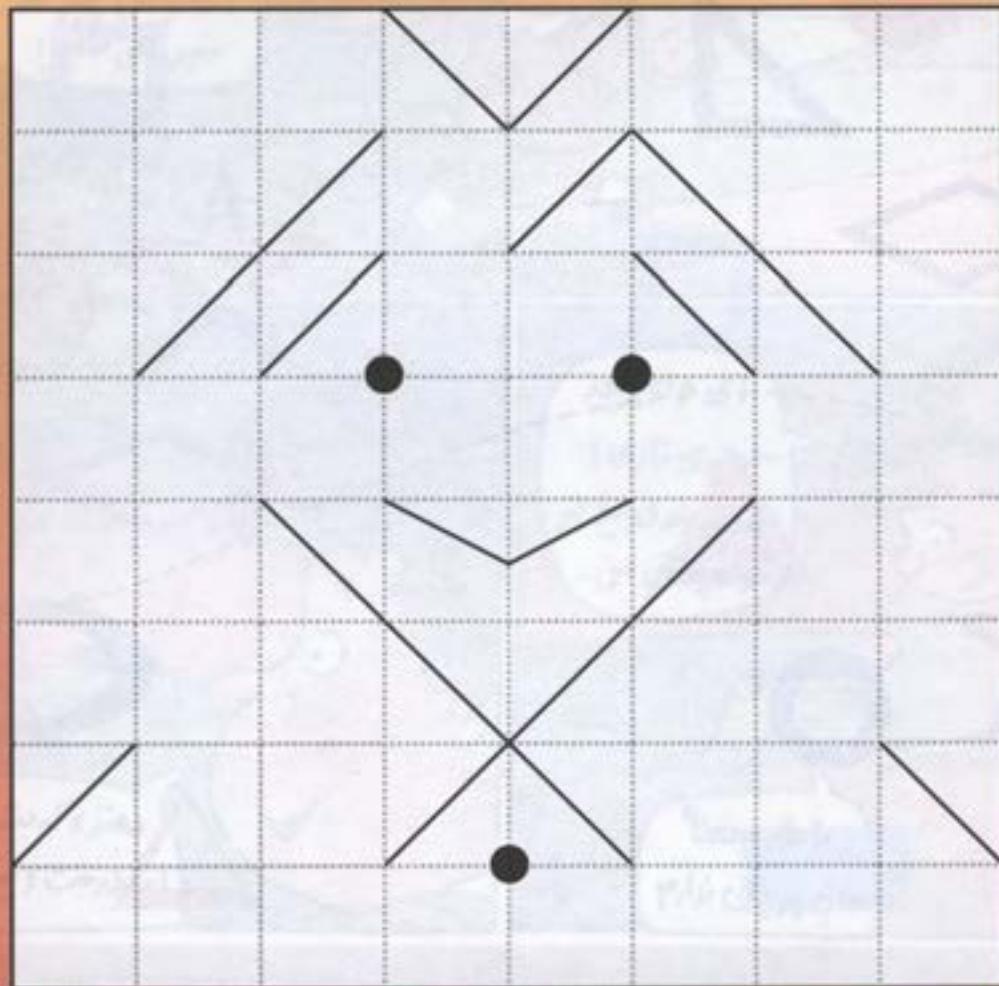


برگ خشک زرد
شد سوار پاد
دل ز شاخه کند
تن به باد داد
راه ساده بود
دور هم نبود
شد پیاده برگ
زود زود زود
ایستگاه یک:
شاخه درخت
ایستگاه دو:
روی بند رخت



جدول

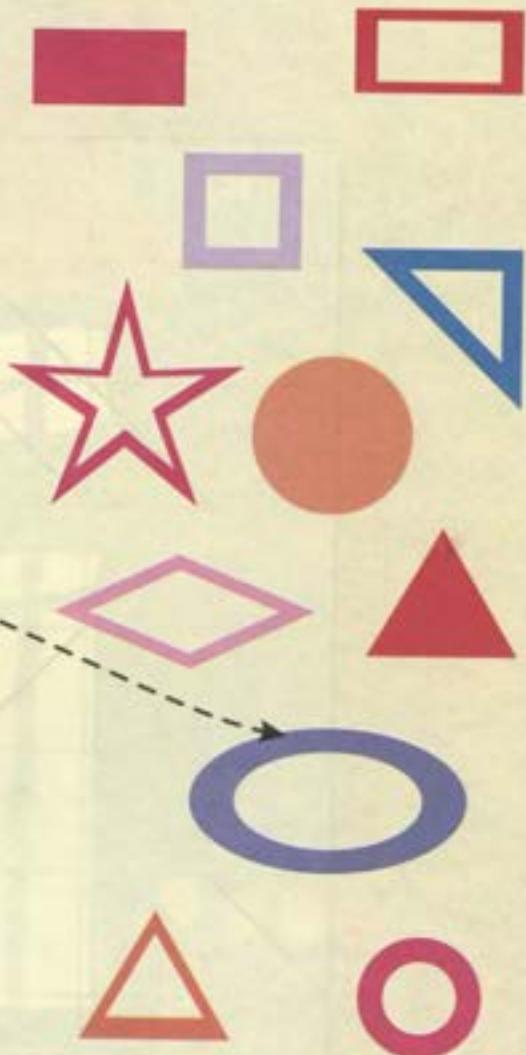
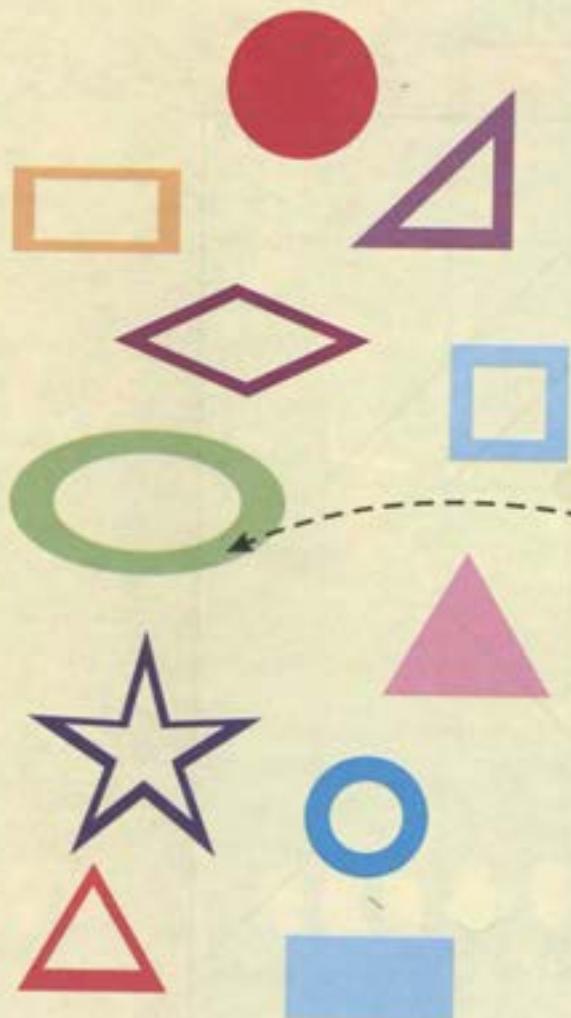
جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



شکل‌های هم اندازه را با یک خط به هم وصل کن.





پا (شناه که شنیده جیغیل، ۷ مراجم رو با یک صربه لشنه اون رو برای گشتن یک غول به جنگل من فرزسته









از این داستان راهنمایی بعد بخوانید.



با معرفی شخصیتهای
داستان به کودک از او
بخواهید در خواندن
داستان شما را
همراهی کند.



ظرف شویی



لیوان



قاشق



دستمال



حباب



چنگال



بشقاب

کف بازی

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

کوچولو و پدر می خواستند ظرفها را بشویند.

قد کوچولو کوتاه بود و دستش به  نمی رسید.

پدر یک چهارپایه گذاشت تا کوچولو بالای آن بایستد، این طوری دستش به شیر آب  رسید.

پدر،  و     ها را توی گذاشت و آن را پر از آب و کف کرد.

 های کف خیلی قشنگ بودند.

کوچولو با انگشت یکی  ها را می ترکاند و می خندید.

پدر، ها را شست.

ها را هم شست و کوچولو ها را ترکاند.

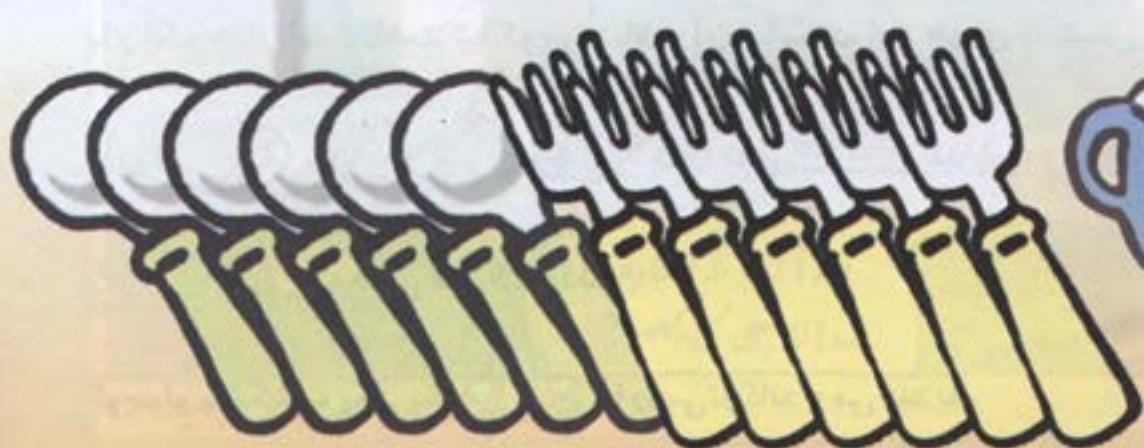
پدر مشغول شستن ها بود که دید کوچولو فقط با کف بازی می کند.

پدر شیر آب را بست و گفت: «کوچولو فکر می کنم تو برای کمک کردن به من آمده بودی نه

برای بازی با ها».

کوچولو گفت: «پدر جان! شما، هم ها را شستید، هم و ها را من کاری ندارم که

بکنم.» پدر کمی فکر کرد و گفت: «چرا! کاری هست که تو بکنی.»



آن وقت یک تمیز به کوچولو داد و گفت: «حالا ظرف‌ها را خشک کن.»



کوچولو با یکی یکی ها را خشک کرد.

پدر شستن ها را هم تمام کرد.

کوچولو گفت: «کاش می‌توانستم باز هم با ها بازی کنم.»

پدر گفت: «حالا که همهی ظرف‌ها شسته شده، می‌توانیم با هم درست کنیم و حسابی بازی کنیم.»

پدر و کوچولو، بعد از جابه‌جا کردن ظرف‌ها، درست کردند و حسابی با هم بازی کردند.



قصه‌ی حیوانات

۲



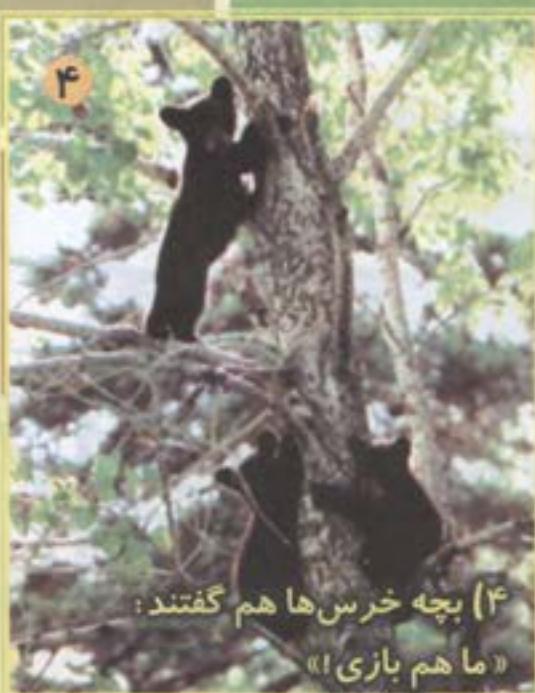
۲) بچه‌ها، آرام از لانه بیرون آمدند و مشغول بازی شدند.

۱



۱) خانم روباه، کنار بچه‌ها، توی لانه، خواستید بود.

۴



۴) بچه خرس‌ها هم گفتند:
«ما هم بازی!»

۳



۳) بچه شیرها، آن‌ها را دیدند و گفتند:
«ما هم بازی!»

۶



۶) خانم شیر هم بچه شیرها را به لانه برگرداند و گفت: «وقت خواب است، نه بازی!»

۵



۵) اما خانم رویاه آرام از لانه بیرون آمد و به بچه ها گفت: «وقت خواب است انه وقت بازی!»

۸



۸) همه رفتند، اما بچه رویاه ها بعد از کمی بازی به لانه برگشتند!

۷



۷) خانم خرس هم بچه ها را صدای زد و گفت: «وقت خواب است، نه بازی!»



وقتی مامان شدم

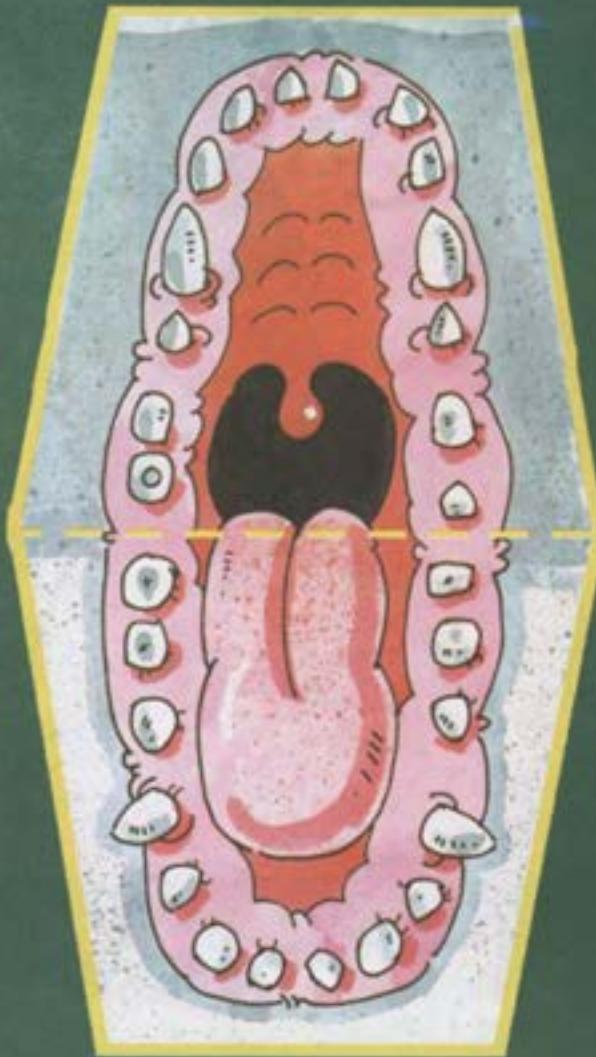
پیراهن مامان را پوشیدم و شبیه او شدم.
کفش‌های مامان را پوشیدم و قد او شدم.
عروسم را بغل گرفتم و خود خود مامان شدم.
بابا به خانه آمد و مرا دید. خندید و گفت: «سلام خانم! پس دختر کوچولوی ناز من کجاست؟»
وقتی دیدم بابا مرا نشناخته، کفش‌ها را در آوردم، پریدم بغل او و گفتم: «من اینجا هستم!»





کار دستی

- این شکل‌ها را از روی خط‌زرد قیچی کن.
- پشت آن‌ها چسب مایع بزن و آن‌ها را از پشت به هم بچسبان.
- از روی علامت نقطه چین سر ببر را تابزن تا دهانش بسته شود.
- حالا آقای ببر می‌تواند دهانش را باز و بسته کند و دندان‌هایش را نشان دهد!



خردسانه

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۳
هرماه چهار شماره، هر شماره ۱۷۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسیده بانکی به نشانی: تهران - خیابان انقلاب،
چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مسترگان مجله دوست خردسانه از سال فرماید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

تحصیلات: ۱۳ / / /

تا شماره:

شروع اشتراک از شماره:

امضا:



»

نشانی فرستنده:

جای تمبر

لشرونج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com
کامپیوٹر



اون چیه که ...؟

سطری رحماندوزت



اون چیه که هر کدومش یه رنگ
تو جعبه‌ای قشنگه
نقاشی مو رنگ و وارنگ می‌کنه
خیلی قشنگ می‌کنه
خونه و رود می‌کشه
کوه کبود می‌کشه
باغبون گل‌های دفتر می‌شه
هر چی که گل بکاره
کوچیک و کوچیک تر می‌شه

